

تحلیل انتقادی گفتمان ایران‌شهری (با تأکید بر نگاه رانسیری به اندیشه جواد طباطبایی)

میثم نقشی،* نادر امیری،** کمال خالق‌پناه***

(تاریخ دریافت ۹۷/۰۶/۱۰، تاریخ پذیرش ۹۸/۱۰/۱۰)

چکیده

هدف از این پژوهش، تحلیل گفتمان ایران‌شهری به مثابه گفتمان هویتی نوین ایرانیان در کلیت اقتصادی-سیاسی معاصر است. از آن‌جا که صورت‌بندی نوین این گفتمان در آثار جواد طباطبایی ظهور یافته، مفصل‌بندی این گفتمان و چرایی هژمونیک‌شدن آن بر مبنای متون نویسنده نام‌برده مورد پرسش قرار می‌گیرد. در ادامه مفهوم خلا ایجاد شده به وسیله نئولیبرالیسم را واسطه قرار داده و به صورت‌بندی این خلا در گفتمان ایران‌شهری بر مبنای روش‌شناسی لاکلاو پرداخته‌ایم. ایده نظری پژوهش حاضر این است که گفتمان ایران‌شهری درصدد تفسیر شکاف برآمده از نئولیبرالیسم به واسطه فلسفه سیاسی خاص خود است. بدین ترتیب با بهره‌گیری از مفاهیم رانسیری مولفه‌هایی مانند: دیگری تهی از دیگریت، حذف مردم و برساخت ملت، جمع تهی افراد و تحمیل اجماع بر اختلاف را در تحلیل فلسفه سیاسی آن بر شمرده‌ایم. براساس مولفه‌های فوق چنین استنباط می‌شود که گفتمان ایران‌شهری و فلسفه سیاسی آن درصددند با عطف توجه توده‌ها به جایی غیر از بحران‌های نئولیبرالیسم، سیاست‌هویت ایرانی را بنیان نهاده و وضعیت موجود را توجیه کند.

مفاهیم اصلی: گفتمان ایران‌شهری، سیاست‌هویت، شکاف/خلا سیاسی، فلسفه سیاسی،

نئولیبرالیسم، راست جدید.

Meisamnaghshy@yahoo.com

Amirinad@gmail.com

kkhaleghpanah@yahoo.com

* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه رازی

** . استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه رازی (نویسنده مسئول)

*** . استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان

مجله جامعه‌شناسی ایران، نوزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۷، ص ۵۸-۸۲

بیان مسئله

عصر جدید، شاهد ظهور جریان‌های متفاوت سیاسی و اقتصادی در سطح کلان است. اقتصادی که پس از چند دهه فرمانروایی لیبرال دموکراسی و شکست آن پس از می ۶۸، به شیوه نوینی از انباشت سرمایه، استثمار و بهره‌کشی از فرودستان و خصوصی‌سازی‌های گسترده، تحت‌عنوان نئولیبرالیسم روی آورد و در عرصه سیاسی نیز، همسو با اقتصاد نئولیبرال و در جهت تقویت آن، سیاست‌هویت‌محور پست مدرن (فلسفه سیاسی پست‌مدرن) ظهور یافت که در جستجوی راهی به رهایی در جهان پساسیاست^۱، به توجیه نئولیبرالیسم و ایجاد بازارهای نوین برای آن منتهی گشت. به سخن دیگر، بر مبنای فرایند جهانی‌سازی^۲، همزمان با جهانی‌شدن بحران‌های نئولیبرالیسم، امر سیاسی نیز یا تماماً انکار شده و یا سیاستی همسو با نظم حاکم عرضه می‌نماید. ماحصل چنین شرایطی، ظهور گفتمان‌های^۳ متعددی در عرصه جهانی است که در وهله نخست در صدد ارائه پاسخی به بحران‌های نئولیبرالیسم افسارگسیخته و سپس عرضه کنش‌های سیاسی تھی از تغییرات جهان‌شمول هستند. خاورمیانه نیز در بطن این کلیت، همراه با شیوه سرمایه‌دارانه مختص به خود، عرصه ظهور گفتمان‌هایی است که ضمن برساخت هویت قومی/ ملی خاص خود، در پی هژمونی یافتن بر سراسر خاورمیانه بوده و علاوه بر طرد دیگری، روایتی منسجم از هویت خودی ارائه می‌دهند.

در پژوهش حاضر به تحلیل گفتمان ایران‌شهری به مثابه سیاست هویت‌محور ایرانی همراه با داعیه‌های خاص خود تحت عنوان عدالت و رهایی ملی، در متن این کلیت اقتصادی- سیاسی خواهیم پرداخت. بر این اساس علاوه بر گفتمان هویت‌گرای ایران‌شهری، در اروپا نیز شاهد شکل‌گیری موج‌های نوینی از ملی‌گرایی‌های مختلف هستیم. ظهور ترامپ و احیای شعار «بازسازی عظمت آمریکا»، گفتمان‌های خاورمیانه‌ای خلافت عربی و نو عثمانی‌گری در ترکیه، همه و همه نیازمند ارائه تحلیلی کلان از شرایطی هستند که منجر به برساخت آن‌ها شده است. بدین ترتیب آنچه اهمیت تحلیل گفتمان ایران‌شهری را آشکار می‌کند نه صرفاً خاص‌بودگی محتوای این جریان فکری، بلکه وجوه اشتراک آن با کنش‌های سیاسی در عصر سرمایه‌داری متاخر است.

این در شرایطی است که ایران در طول تاریخ چندین هزار ساله خود، همواره شاهد ظهور گفتارهای هویتی متنوعی بوده است. چرا که هویت ایرانی به مثابه برساخت وحدت اقوام گوناگونی نظیر ترک، کرد و عرب، در طول تاریخ و در اثر ورود بیگانگان دچار گسست‌هایی شده است. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به ورود اسلام به ایران، شکست از قبایل ترک و شکست متاخرتر ایران از

1. Politics of Identity
2. Post politics
3. Globalization
4. discourse

روسیه نام برد که هرکدام دیگری‌هایی نظیر اعراب، ترک‌ها و غربی‌ها را در تقابل با هویت (ظاهرا) منسجم ایرانی قرار دادند. گفتمان ایران‌شهری به مثابه یک گفتمان هویت‌محور، با تکیه بر تمایز تاریخی ایرانیان از دیگران، همواره در صدد بوده است که این ملت را در یک وحدت گسترده حفظ نموده و به تمامی تفاوت‌های آن، عنوان واحد ایرانیت را اطلاق نماید. تفکر و نظام اندیشگی ایران‌شهری، بازگوی آن است که هویت ایرانی «همواره در طول تاریخ و خصوصا در دوران کوروش کبیر به عنوان بنیان‌گذار ایران و شاه‌شاهان، حامی اصلی فرهنگ ایران زمین بوده است» (طباطبایی، ۱۳۹۶). بدین ترتیب اگرچه این گفتمان همواره در طول تاریخ وجود داشته است، اما در عصر حاضر صورت‌بندی^۱ متفاوتی یافته و این بار در اثر بحران هویتی نوین، مجدداً به بازمفصل‌بندی خود در متون جواد طباطبایی و حامیان وی می‌پردازد. در وهله نخست، آنچه که حائز اهمیت است، چرایی هژمونی^۲ یافتن صورت‌بندی نوین آن در نظام اندیشه جواد طباطبایی و سپس چگونگی پاسخ این اندیشه به بحران‌های موجود است.

در این زمینه پژوهش‌های متعددی نیز صورت گرفته‌اند که صرفاً به مواردی خواهیم پرداخت که در عرصه عمومی انتشار وسیع‌تری یافته و مشابهت بیشتری با پژوهش حاضر دارند:

- **خسروی (۱۳۹۶)** در مقاله‌ای تحت‌عنوان «تاریخ اشباح و ولایت ایران‌شهری» ضمن اشاره به لحن مبهم و متناقض طباطبایی، به هسته مرکزی پروژه طباطبایی اشاره کرده و آن را نه پرسش از چرایی شکست تجدد در ایران، بلکه پاسخ و شرایط امکان پاسخ به آن می‌داند. نهایتاً خسروی نتیجه می‌گیرد که تاریخ طباطبایی تاریخ اشباح است و به ایده آلیسم بدوی دامن می‌زند. در مقابل، هدف ما پرسش از جایگاهی است که در وهله اول امکان طرح چنین گفتمانی را فراهم نموده و در وهله دوم، این گفتمان را هژمونیک می‌سازد. اگرچه خسروی به این مهم اشاره می‌کند که اندیشه ایران‌شهری، در نهایت صرفاً یک ایدئولوژی است که پاسخی به بن‌بست سیاست می‌دهد، اما او از تبیین این بن‌بست درمانده و با ایدئولوژی خواندن این اندیشه، دست از ارائه تحلیل انضمامی از چرایی ظهور و چیستی ایده‌های آن می‌شوید. ما در این پژوهش تلاش خواهیم کرد که گفتمان ایران‌شهری را به مثابه اندیشه‌ای سیاسی در نظر آوریم که در پیوند با نظام سرمایه‌داری جهانی و سیاست‌های توجیهی آن، قرار گیرد.

- **نصیری و روزخوش (۱۳۹۳)** در مقاله «تاملی انتقادی در باب نظریه انحطاط ایران و راه برون‌رفت از آن» به تحلیل مولفه‌های انحطاط از دیدگاه طباطبایی می‌پردازند که عبارت‌اند از: هجوم ترکان آسیای مرکزی و یورش مغولان، هبوط اندیشه سیاسی در سیاست‌نامه نویسی شرعی، سیطره

1. formation
2. hegemony

تصوف و رواج اندیشه شریعت‌محور. آن‌ها در پایان ضمن توصیف نظریه ایران‌شهری و تعریف مولفه‌های آن، به انتقاد از مسیر ترسیم شده طباطبایی برای خروج از بحران می‌پردازند. پژوهش اخیر ضمن بررسی درخشان محتوای فکری طباطبایی، به نقد درونی آن پرداخته و تناقض‌های پروژه طباطبایی در احیای اندیشه ایران‌شهری را مدنظر قرار می‌دهد. اما نکته مهم صورت‌بندی نوین اندیشه ایران‌شهری و چگونگی معنادهی آن به دال‌هایی مانند انحطاط و شاه‌آرمانی، ارتباط این اندیشه سیاسی با سیاست‌های معاصر جهان و همچنین ضرورت طرح چنین اندیشه‌ای در شرایط حاضر است که نصیری و روزخوش به آن توجهی نداشته‌اند. آنچه حائز اهمیت است، نگاهی کلیت‌نگر به اندیشه سیاسی طباطبایی و بررسی آن در بطن تحولات سیاسی-اقتصادی خاورمیانه، در جهت وضوح بخشی به نتایج سیاسی آن است.

چارچوب نظری

نظریه‌پردازان چپ‌نوا^۱ همواره در تلاش برای ارائه تحلیلی منسجم از ارتباط سیاست‌هویت و نئولیبرالیسم بوده و در این راستا به تعریف مقوله‌های راست جدید به مثابه جریانی برخاسته از سیاست‌هویت پست‌مدرن و سازوکارهای آن در توجیه نئولیبرالیسم پرداخته‌اند. نئولیبرالیسمی که از طریق مجموعه پیچیده‌ای از فرآیندهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تحت عنوان جهانی‌سازی، تحقق یافته و برای عملی‌شدن این طرح، طبقه انتقالی سرمایه‌داری در خلال دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ یک تلاش هماهنگ انجام داد تا لیبرالیسمی مجزا ایجاد کند که به پیروزی جهانی‌سازی نئولیبرالی به صورت گفتمان و عمل در ۱۹۹۰ انجامید (فیلهو،^۲ ۱۳۹۴: ۱۰۶). مفروضه اساسی نئولیبرالیسم، جست‌وجوی حقیقت در بازار است، بازاری آزاد و فارغ از دخالت‌های دولتی و مدیریتی، که تمام هم و غم خود را بر آزادی فردی معطوف می‌سازد. جهانی‌سازی نیز پیامد یک بازار بدون قید و بند سرمایه و به عنوان فرآیند مثبتی در نظر گرفته می‌شود که ناشی از تسلیم دولت و آداب و رسوم باستانی در برابر منطق بازار است (فیلهو، ۱۳۹۴: ۱۲۴). سیاست‌هویت نیز در واکنش به بحران‌های فراگیر نظام سرمایه‌داری، تضعیف هویت‌های ملی و شکست ایدئولوژی‌هایی شکل گرفت که داعیه رهایی جهان‌شمول داشتند. مولفه‌های اساسی سیاست‌هویت عبارت‌اند از: تقویت گرایش نشانیدن «جماعت» به جای «جامعه» در تبیین مردم خود و در نتیجه یک‌دست نشان دادن آن‌ها، به همین‌سان ملت‌سازی و یک کاسه کردن دیگران، نادیده گرفتن شکاف‌های طبقاتی و انتقال مفاهیم از دوران باستان به امروز (نیک فر، ۱۳۹۶).

1. New Left
2. FilhoSaad

به طور کلی راست میانه^۱ به عنوان یکی از اثرات جانبی جهانی شدن سرمایه‌داری و در ارتباط با بی‌ثباتی ساختارهای اجتماعی (به وسیله بازارهای مالی) و بخشی از سیاست‌هویت، ظهور کرد (بروماس، ۲۰۱۶). لازم به ذکر است که راست جدید^۲، راست میانه و افراطی^۳ نام‌های متفاوت یک جریان واحد بوده (موئیس، ۲۰۱۷) و همچنین پروژه راست‌افراطی، با بازگشت نوستالژیک به جامعه یا ملت خیالی، موضع (هویت) منسجمی را به جوامعی که توسط بازارهای مالی و اجتماع سست پولی فروپاشی کرده اند، عرضه می‌نماید (همان). از سوی دیگر، طرح سیاسی راست‌افراطی در نقش مکمل نئولیبرالیسم ظاهر می‌شود: راست‌افراطی امکان ایجاد تغییر بدون از میان رفتن سلسله‌مراتب و یا نیروهای غالب سلطه را فراهم می‌آورد (همان). «انتخاب تاچر و ریگان در ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰، نشانه ظهور راست جدید به عنوان جایگزینی برای تفوق بحران سرمایه‌داری رفاه و تضادهای طبقاتی اوج گرفته در کانون‌های سرمایه‌داری بود» (فیلهو، ۱۳۹۴: ۱۷۲) براین اساس می‌توان نتیجه گرفت که جریان‌های راست‌گرای نوین در سراسر جهان در صدد توجیه نئولیبرالیسم از طریق عطف توجه توده‌ها به جایی غیر از بازار سرمایه و بحران‌های نئولیبرالیسم می‌باشند. بحران‌هایی که در اثر فرآیند جهانی‌سازی، نظام سرمایه‌داری را با گسست‌هایی مواجه نموده است و راست جدید نیز در پی تحمیل تفسیر خاص خود بر این شکاف‌ها می‌باشد.

در این میان، نظریه سیاسی رانسیر^۴ نیز بر ساخت مواجهه انتقادی با عصری است که مولفه‌های آن مورد بحث قرار گرفتند. رانسیر، بیش از هر چیز در جستجوی تبیین شرایطی می‌باشد که یک کنش سیاسی را از سیاست تهی و تبدیل به کنشی ارتجاعی می‌نماید. او پیش از هر چیز به مخالفت با نظریه‌ای می‌پردازد که سیاست را به حکومت نخبگان و یا شیوه‌ای در تقسیم امور فرو می‌کاهد. به عبارت دیگر، این مسئله که افرادی شایسته حکمرانی بوده و افرادی هم تحت حکمرانی، ناشی از بینشی است که رانسیر منطق آرچه^۵ می‌نامد. هدف رانسیر نیز که همان فراروی از منطق آرچه می‌باشد، در تعریف او از واژه مردم^۶ تجلی می‌یابد. مردم (دموس)^۷ سوژه سیاسی دموکراسی است که شمارش پلیسی جمعیت را تکمیل کرده و «همان بخشی است که، بخش‌های جمعیت را هر طور حساب کنیم نسبت به آن‌ها حکم متمم دارد. همان بخشی که به اعتبار آن می‌شود حساب و شمارش به حساب نیامده‌ها را با کل جماعت یکی گرفت» (رانسیر، ۱۳۹۲: ۲۹). اما نکته مهم،

1. far-right
2. New right
3. Radical right
4. Ranciere
5. arche
6. people
7. demos

تعریف این مردم در تقابل با گروه‌ها و هویت‌های مشخص است. رانسیر این مردم را به عنوان امر جزئی‌ای در نظر می‌گیرد که می‌تواند کلیت موجود را به چالش کشیده و از نو تعریف نماید. به عبارت دیگر، تقابل مردم در مقام مطرودان و پلیس^۱ در مقام نظامی که سهم‌ها را مشخص می‌نماید، همان سیاست‌ورزی است. ژیزک در توضیح سیاست رانسیری می‌نویسد که: «یک خواست جزئی صرفاً بخشی از چانه‌زنی بر سر منافع نیست، بلکه چیز بیشتری را در نظر دارد و شروع می‌کند به ایفای نقش در مقام چکیده استعاری اقدامی که عبارت است از تجدید ساختار جهان‌گستر کل فضای اجتماعی. تضاد آشکاری هست بین این سوژکتیو شدن و وفور سیاست‌ورزی‌های هویت‌محور پست‌مدرنی که هدفشان دقیقاً نقطه مقابل این، یعنی تاکید بر هویت جزئی شخص و یا تاکید بر جای مناسب شخص در ساختار اجتماعی است. سیاست هویت‌محور پست‌مدرن مبتنی بر شیوه زندگی (قومی، جنسی و...) جزئی، کاملاً جفت‌وجور است با تصور سیاست زدوده از جامعه، که در آن تک‌تک گروه‌های جزئی به حساب می‌آیند، از موقعیت (مظلومانه) ویژه خود که از طریق تبعیض مثبت و سایر اقدامات معطوف به تضمین عدالت اجتماعی به رسمیت شناخته شده، برخوردارند» (رانسیر، ۱۳۹۳: ۲۴۹).

اما رانسیر صرفاً به بازتعریف سیاست و مولفه‌های آن اکتفا نورزیده و به انتقاد از شیوه‌های حل و فصل سیاست تحت عنوان «فلسفه سیاسی» می‌پردازد. در این معنا، فلسفه سیاسی نامی برای یک مواجهه است، «مواجهه‌ای که پارادوکس یا رسوایی سیاست را آشکار می‌سازد: تهی بودن آن را از هر بنیانی... سیاست تنها زمانی رخ می‌نماید که جایگاه اجتماع و قانون، به واسطه افزودن برابری به قانون و ظهور یک رسته در اجتماع که با کلیت آن هم‌ذات باشد تغییر کند» (رانسیر، ۱۳۹۴: ۶۹). از سوی دیگر، سیاست به واسطه یک خطا^۲ ظهور یافته و به ساختار اصیل کلیت سیاست تعلق دارد؛ «خطا صرفاً شکلی از سوژه‌سازی است که در آن داعیه برابری، شکلی سیاسی به خود می‌گیرد. سیاست به سبب یک امر یکتای جهان‌شمول ظهور می‌یابد که شکل خاص یک خطا را به خود می‌گیرد» (رانسیر، ۱۳۹۴: ۶۹). فلسفه‌های سیاسی، که همواره و در طول تاریخ راه‌حلی را برای این خطا - یا پارادوکس نقش آنانی که نقشی ندارند - ارائه کرده‌اند، مشتمل بر چند نوع می‌باشند:

۱- کهن‌سیاست: الگوی این فلسفه توسط افلاطون بسط یافته و هدف آن، جایگزینی تنظیمات دموکراتیک با سازواره دیگری است که باقی‌مانده‌ای نداشته باشد. به عبارت دیگر، نظم سیاسی افلاطونی، پیش‌فرض خود را بر فقدان هر شکلی از خلا و اشباع کامل زمانی و فضایی اجتماع می‌گذارد. کهن‌سیاست، به جای ارائه پاسخی به معضل مطرودان عرصه اجتماع، به نادیده گرفتن و

1. police
2. wrong
3. archi-politics

نگه‌داشتن آن‌ها در نظم طبیعی شهر می‌پردازد. فعالیت‌های تک‌تک شهروندان در ارتباط با نقشی تنظیم می‌شود که آن‌ها در سازمان‌دهی پیکر جمعی ایفا می‌کنند و این سازماندهی به گونه‌ای است که هر کس از یک جای تعیین شده و یک نقش محول شده برخوردار می‌گردد. بدین ترتیب، آرایش یا قالب‌بندی دموکراتیک سیاست، جای خود را به نظم پلیسی حاکم بر نوموس زنده‌ای می‌دهد که کل جماعت را اشباع می‌کند و از هر گسستی در بنای اجتماعی، جلوگیری به عمل می‌آورد (رانسیر، ۱۳۹۳: ۳۲۷).

۲- شبه‌سیاست^۱: در برابر الگوی افلاطونی، شبه‌سیاست ارسطویی می‌کوشد که صرفاً به جایگزین نمودن یک نظم با نظمی دیگر اکتفا نرزد و سعی در هم‌پوشانی آن‌ها داشته باشد. «مردم از خلال فرآیندی که طی آن خاص‌بودگی سیاست رخ می‌نماید، به یکی از گروه‌های حاضر در منازعه‌ای سیاسی مبدل می‌شود که صرفاً منازعه‌ای است برای اشغال جایگاه‌ها و عنصر مسلط نیز، آن کسی است که سلطه خود را با توجه به اصل شایستگی، بر دیگران اعمال می‌نماید» (رانسیر، ۱۳۹۳: ۳۳۰). بنابراین برابری ارسطو، برابری منفعلی است که در آن نظام نمایندگی انکار نشده و به شایستگان اختصاص می‌یابد.

۳- مابعدسیاست^۲: الگوی اخیر به واسطه مارکس بسط یافته که در آن سیاست صرفاً تأکیدی است بر بی‌عدالتی. از این حیث سیاست امری است که حقیقت را مخدوش می‌کند زیرا حقیقت سیاست را باید جایی دیگر، یعنی در اقتصاد جست‌وجو نمود.

اسلاوی ژیزک با وسوسه تکمیل و همسو با رانسیر، به تعریف شکل‌های نوین فلسفه سیاسی می‌پردازد: مورد نخست فراسیاست^۳ یا سیاست‌افراطی نام دارد که با راندن سیاست به افراط از طریق نظامی کردن آن، درصدد سیاست زدایی از مواجهه سیاسی است. این نوع سیاست می‌خواهد بن‌بست برخورد سیاسی را با رادیکالیزه کردن آن حل کند و جنگ میان ما و آن‌ها/ دشمنان را دست‌مایه سیاست‌زدایی قرار دهد (رانسیر، ۱۳۹۳: ۲۱۴). و دیگری، الگویی است که به اعتقاد ژیزک متضمن نفی بسیار شدیدتر سیاست‌ورزی است: «دیگر صرفاً به واپس‌راندن سیاست بسنده نمی‌کند، نمی‌کوشد تا آن را مهار کند و بازگشت‌های امر واپس‌رانده شده را از شدت و حدت تهی سازد، بلکه به طرز بسیار موثرتری آن را طرد می‌کند» (همان، ۱۶۵). او این الگوی اخیر را پس‌سیاست^۴ پست‌مدرن می‌نامد که در آن منازعه دیدگاه‌های ایدئولوژیکی جای خود را به همیاری تکنوکرات‌های روشن بین معتقد به تکثر فرهنگی می‌دهد. بدین ترتیب، از طریق چانه‌زنی بر سر منافع، سازشی در

1. para-politics
2. meta-politics
3. Ultra-politics
4. post-politics

هیئت یک اجماع کم و بیش همگانی به دست می‌آید. بنابراین وجه اشتراک فلسفه‌های سیاسی، تلاش برای پوشاندن و رنگ و لعاب آمیزیِ خصلت تروماتیک سیاست است. سیاست دیگر نه شکافی در امور، بلکه تلاشی است در جهت رفع و تفسیر این شکاف، آن هم به واسطه قرار دادن آن در یک نظم عقلانی مبتنی بر توافق.

روش‌شناسی پژوهش: تحلیل گفتمان سیاسی لاکلاو

در اندیشه لاکلاو، بر خلاف زبان‌شناسی سوسوری که در آن معنای یک اصطلاح، از رهگذر تقابل با دیگر مفاهیم تعیین شده و ما با یک نظام بسته مواجهیم که در آن دال و مدلول در کنار یکدیگر چیزی اثبات‌پذیر تولید می‌کنند، دال‌ها به مدلول ارجاع نمی‌دهند و زنجیره‌ای از لغزش دال‌ها بر روی یکدیگر شکل می‌گیرد. اما این فرآیند منجر به مرگ معنا نشده و سیالیت دال به معنای تکثیر پیوسته آن نیست، بلکه معنا حول یک گره‌گاه^۱ شکل می‌گیرد. گره‌گاه یا دال مرکزی، نشانه‌هایی متمایزی هستند که یک گفتمان حول آن‌ها سازمان می‌یابد. به سخن دیگر، این بازی دال‌هاست که معنا را خلق کرده و دلالت‌گری حول توهم دستیابی به مدلول مفصل‌بندی^۲ می‌شود. لاکلاو به پیروی از لاکان معتقد است که: نشانه نامی است برای یک شکاف و دوختی ناممکن میان دال و مدلول (لاکلاو، ۱۳۹۳). دال از معنا تهی گشته و مبارزه بر سر معنا که همان سیاست است، شکل می‌گیرد (لاکلاو، ۱۹۹۴). گفتمان‌های متعدد نیز در پی معنادگی به دال‌های بنیادین شکل می‌گیرند، اما معنا هرگز ثابت نبوده و این مهم گفتمان‌ها را به تلاش دائمی در جهت تثبیت معنای خود و همونیک شدن وادار می‌نماید. از آنجا که هر واژه‌ای به خودی خود چندمعنایی است، هویت هر دال در فرآیند مفصل‌بندی آن با سایر دال‌ها و بر اساس فرم‌های گفتمانی تعیین می‌شود.

آنتاگونیسم اجتماعی، پس از همونیک شدن یک گفتمان موقتا فرو می‌نشیند، اما پس از آن و در اثر ایجاد بحران در گفتمان مسلط، جامعه در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، گفتمان مسلط دیگر قادر به معنادگی به دال‌های بنیادین نخواهد بود و گفتمان‌های نوین، به مثابه اسطوره^۳ تصورهای اجتماعی^۴ در تلاش برای پر کردن این خلا، ظهور می‌یابند.

در پژوهش حاضر، ضمن بهره‌گیری از روش لاکلاوی در تحلیل متن، به اتخاذ مفاهیم نظری رانسیر مبادرت می‌ورزیم. نمونه و حجم آن به صورت هدفمند انتخاب شده و براین اساس به تحلیل

1. Nodal point
2. Articulation
3. Myth
4. Social imagination

متونی از جواد طباطبایی خواهیم پرداخت که اولاً، در برگزیده کلیت تفکر او نسبت به اندیشه ایران‌شهری بوده و بیشترین داده‌ها را در اختیار ما قرار می‌دهند. ثانیاً، در تنش با گفتمان‌های رقیب، به شکل واضح‌تری در صدد صورت‌بندی گفتمان ایران‌شهری بوده و نهایتاً، ضمن انتشار در عرصه عمومی، وجهه عام‌تری یافته‌اند. متون مورد تحلیل عبارت‌اند از:

۱- زبان ملی و آموزش زبان‌های محلی ۲- امنیت ملی ۳- مانیفستی برای ایران ۴- جهل جامعه‌شناسانه ۵- چند تز در مورد ایران و مردمش ۶- غیبت ملیت ایرانی در روشنفکران ایران ۷- از میهن باید دفاع کرد، به نام یا به ننگ ۸- کجا ایستاده‌ایم ۹- سخنرانی در نشست اندیشه و تمدن ایران‌شهری (در تهران) ۱۰- سخنرانی در نشست اندیشه و تمدن ایران‌شهری (در مشهد).

نئولیبرالیسم و چالش در گفتمان مسلط^۱

هرچند ورود نئولیبرالیسم به ایران به دهه ۱۳۶۰ و همزمان با دوره ریگان- تاچر و فساد مالی- اقتصادی و استفاده سرمایه‌داران از بازارهای خاص باز می‌گردد. اما شیوع گسترده آن پس از جنگ و طی برنامه موسوم به خصوصی‌سازی صورت گرفت. به نحوی که سرمایه‌داران مالی و سوداگر تلاش کردند که وارد نظام سیاسی و اداری ایران شده و مسیر خود را به مثابه بدیلی برای خروج کشور از بحران‌های مادی دوران جنگ مطرح کنند (بنگرید به فکوهی، ۱۳۹۶). بر اساس آنچه که گفته شد «پس از سال ۱۳۶۸، سرمایه تجاری و بازاری که پیشتر مواجه با مواضع مداخله‌گرایانه و رادیکال دولت و مجلس بود، دیگر مانعی بر سر راه خود نمی‌دید و مهم‌ترین نهادهای حکومتی یعنی مجلس، شورای نگهبان و ریاست جمهوری نیز از مواضع آن آشکارا حمایت کردند» (بشیریه، ۱۳۹۴: ۱۳۷). در دهه‌های اخیر، منطق سرمایه‌داری نئولیبرال حدی از خصوصی‌سازی‌ها و مقررات‌زدایی‌ها را بر دولت‌های مختلف تحمیل نموده است. بر این اساس، روح ایدئولوژی نئولیبرالی بر تمامی برنامه‌های توسعه ربع قرن گذشته حاکم بوده و با وجود تغییرات در جناح‌های سیاسی طی چند دهه اخیر، همچنان سایه سنگین خود را بر تصمیمات و برنامه‌های کشور حفظ کرده است (صداقت، ۱۳۹۶). اگرچه بحران‌های بر آمده از نئولیبرالیسم در ایران واضح و آشکار است، اما می‌توان قانون حداقل دستمزدها را شاهد مدعا آورد: «پس از یک دهه ثبات دستمزدها در زمان جنگ (با وجود سقوط ارزش پول ملی و وجود نرخ تورم ۱۰ درصدی)، بررسی تطبیقی نرخ تورم و خط فقر با میزان دستمزدها در سال‌های مختلف نشان می‌دهد که همواره نرخ دستمزد پایین‌تر از تورم و خط فقر

۱. بحث در مورد نئولیبرالیسم به عنوان بستری در جهت طرح مجدد گفتمان ایران‌شهری و هژمونیک شدن آن امری ضروری است. بر این اساس ادعای متن حاضر این است که گفتمان ایران‌شهری در بستر نئولیبرالیسم ایرانی شکل گرفته و در صدد پوشاندن شکاف‌های برخاسته از آن می‌باشد.

رشد داشته است. در حقیقت ایران نیز مانند تمام کشورهای در حال توسعه که برنامه تعدیل ساختاری را اجرا کرده‌اند، با کاهش نرخ دستمزد حقیقی مواجه بوده‌است. ... طی همین دوره اما با روند کالایی‌سازی آموزش و بهداشت نیز مواجه شدیم. در حالی که بنا بر نص صریح قانون اساسی آموزش و بهداشت باید برای همگان رایگان باشد، اما با گسترش پدیده مدارس و بیمارستان‌های خصوصی مواجه بودیم. همچنین تعداد کارگرانی که امروز براساس حداقل دستمزد حقوق می‌گیرند، رو به فرونی است» (صداقت، ۱۳۹۶). در همین راستا حجم خصوصی‌سازی‌ها در دوران احمدی‌نژاد به اوج خود رسید. البته بی‌نظمی‌های دولت نهم و دهم، نه بر اساس اتفاق بلکه در بستر یک ساختار و مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی رخ داد که همه دولت‌های پس از جنگ در جهت شکل‌گیری و تحکیم این ساختارها و استمرار این دسته از سیاست‌های اقتصادی عمل کردند. از سوی دیگر دولت یازدهم، در حقیقت واکنش سیاسی و ائتلافی از طبقات فرادستی بود که از پایان جنگ تا نیمه دهه ۱۳۸۰ دست بالا را در فرماندهی اقتصاد ایران داشتند (صداقت، ۱۳۹۶).

ورود نئولیبرالیسم و صورت‌بندی سیاسی خاص آن، منجر به تکه پاره شدن هویت ایرانی و ظهور مجدد گفتمان‌های هویتی شد که به بازسازی این هویت حول دال‌های مذهبی، قومی، فرهنگی می‌پرداختند. بدین ترتیب هویت ایرانی، اگرچه در دوران متاخر هرگز یک‌دست و واحد نبود، دچار ابهام بیشتری گشت. به سخن دیگر، هویت ایرانی که پیش از انقلاب اسلامی، به واسطه ورود سرمایه‌داری و مواجهه با غرب دچار شکاف‌هایی شده بود، پس از انقلاب مجدداً منسجم شده و حول دال‌های گفتمان جمهوری اسلامی، وحدت یافت. اما با ورود نئولیبرالیسم به ایران و در معرض تهدید قرار گرفتن گفتمان یاد شده، هویت ایرانی مجدداً انسجام خود را از دست داده و جامعه ایرانی نیز در معرض فروپاشی قرار گرفت. به این ترتیب کشور ایران در عرصه گفتمانی، به واسطه ورود نئولیبرالیسم و ظهور سیاست‌های هویتی نوین در قلب خاورمیانه، شاهد تغییرات گسترده‌ای بود. پس از انقلاب اسلامی و بسیج توده‌ای ذیل دال‌هایی مانند عدالت و رهایی ملی، هویت ایرانی بر اساس هویت اسلامی شیعی مجدداً بازتعریف شده و تا مدت زمانی پس از جنگ تداوم یافت. اما پس از آن، ایرانیت که پیش‌تر به واسطه غرب و ورود سرمایه‌داری دچار شکاف‌هایی شده بود، می‌بایست با نئولیبرالیسم و تناقض‌های نوینی در هویت خویش مواجه شود. ایران در بطن این تناقضات، همراه با کشورهای خاورمیانه‌ای، بحرانی عمیق را در کلیت هویت خویش تجربه نمود. این مهم منجر به ایجاد فقر و تورم‌های اقتصادی شده و زمینه‌های شکاف در گفتمان مسلط را فراهم نمود. از یک سو جنبش‌های مردمی علیه فقر و بیکاری، استقلال‌طلبی اقلیت‌ها، ظهور هویت‌های نوین فرهنگی، دینی و ... و از سوی دیگر شکل‌گیری تمامیت‌خواهی‌های منطقه‌ای ذیل لوای خلافت و عثمانیت، منجر به ایجاد شکاف‌هایی در کلیت جامعه ایرانی شدند. گفتمان ایران‌شهری در چنین بستری ظهور

یافته و در صدد بازمفصل‌بندی هویت ایرانی است. در شرایطی که گفتمان‌های دیگر، مانند گفتمان چپ، گفتمان جمهوری اسلامی و گفتمان‌های مقاومت در داخل، و گفتمان خلافت عربی، عثمانیت ترکی و گفتمان پهلوی در خارج از ایران، در صدد ارائه پاسخی درخور به این بحران بودند، این گفتمان ایرانی‌شهری بود که با صورت‌بندی خاص خود و بازمعنادگی به دال‌های شناور و از آن خود نمودن دال‌های گفتمان‌های دیگر، هژمونی یافت. بدین‌ترتیب واقعیت اجتماعی تکه‌تکه شده و گروه‌هایی که هرکدام منافع خاص خود را داشتند، به‌واسطه دال‌های این گفتمان، وحدتی نوین یافته و یک‌دست می‌گردند.

تحلیل گفتمان: دال مرکزی و برهه‌های آن^۱

فلسفه سیاسی، دال مرکزی گفتمان ایرانی‌شهری: اگرچه می‌توان سیاست و فلسفه را در نظریه طباطبایی به مثابه برهه‌هایی مجزا از هم مورد بحث قرار داد، اما درهم‌تنیدگی این دو به قدری است که می‌توان از مفهوم فلسفه سیاسی نام برد. در وهله اول، منظور ما از فلسفه سیاسی، اندیشه‌ای فلسفی است که سیاست را تفسیر و هدایت می‌کند. در این معنا می‌توان دال مرکزی این گفتمان را همان سیاست در نظر گرفت، اما پیشوند فلسفه، هم منجر به تحلیل تمامیت این گفتمان گشته و هم منظور طباطبایی از سیاست را وضوح می‌بخشد. از سوی دیگر فلسفه سیاسی در آثار طباطبایی و خصوصا هنگام طرح مفهوم زوال، شیوه‌ای از اندیشیدن سیاسی در تاریخ ایران، در کنار سیاست‌نامه و شریعت‌نامه است. اما مراد ما از این مفهوم، معنای متفاوتی را در بر می‌گیرد. در اندیشه طباطبایی، برای خروج از بحران عقلانیت، ضروری است که به فلسفه به مثابه بنیانی برای اندیشیدن روی آورده و تمامی تاریخ و احوالات آن از مجرای فلسفه و اندیشه، و نه در ابعاد انضمامی مورد تبیین قرار گیرد. سیاست در اندیشه طباطبایی، همواره ذیل سایه فلسفه امکان اندیشیدن می‌یابد. این در شرایطی است که طباطبایی هرگز به سیاست و چیستی آن به‌طور مشخص توجهی نداشته و ما بر اساس تفاسیر او از وضعیت موجود و صورت‌بندی سایر دال‌هاست که چنین معنایی را استنباط می‌توانیم کرد.

برهه ملت: اقوام گوناگون در طول تاریخ ایران یک ملت را تشکیل داده و این ملت، دولت ملی خود را ایجاد کرده است. «ما وحدت ملی متکثر داشته‌ایم، از ابتدا تا کنون» و «ما بیرون از امت و از آغاز ملت بوده‌ایم، پس اصلا نیازی نداریم که بگوییم ملت هستیم، چرا که از آغاز بوده‌ایم»

۱. از آن‌جا که در ادامه بخش، اندیشه ایرانی‌شهری به عنوان یک گفتمان مورد بحث قرار گرفته است و بر این اساس توضیحاتی در مورد آن ارائه شده است، ارائه توضیح گسترده از آن ضروری به نظر نمی‌رسد.

(طباطبایی، ۱۳۹۶ الف). دال ملت در گفتمان طباطبایی در تقابل با امت و طرح جهان اسلام است که معنی می‌یابد. بدین‌صورت که ما همواره بیرون از خلافت بوده و جهان‌بینی خاص خود را داشته‌ایم. بر این اساس همه ایرانیانی که در کهن‌ترین روزگاران در این منطقه ساکن شده‌اند، به ملتی با وحدت سیاسی غیر قابل تجزیه تبدیل می‌شوند. طباطبایی به شاهنامه و آمیختگی قومی رستم پرداخته و چنین نتیجه می‌گیرد که «ملت از ملی‌گرایی و نژادپرستی متفاوت است. ... نژاد در شاهنامه به معنای بیولوژیک نیست. این واژه دست کم دو هزار سال قدمت دارد. نژادپرستی اروپایی هرگز در ایران ظاهر نشد» (طباطبایی، ۱۳۹۶ الف). با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان به معنای ملت در این گفتمان پرداخت: ایران همیشه تنوع قومی، فرهنگی و ... داشته است، اما در نهایت این تنوع یک ملت واحد (که گویا از خاستگاهی طبیعی برخوردار بوده و ما هیچ نزاعی برای ورود در آن نداشته‌ایم) را با یک فرهنگ عام (مخرج مشترک همه اقوام) ایجاد کرده است. و این کثرت‌ها با یک وحدت دیالکتیکی عمل می‌کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۶ الف).

برهه دولت: به اعتقاد طباطبایی، ایرانیان بسیار پیشتر از کشورهای غربی که دولت‌های جدید را تاسیس کردند، به ملت تبدیل شده بودند. اما ملت ایران در طول تاریخ (منظور دوران انحطاط است) نتوانست دولت خود را ایجاد کند. از این رو دولت در ایران مفهومی متاخرتر از ملت است و همچنین این مفهوم به هیچ وجه برساخت رضاشاه و دوران مدرن نیست، بلکه در دوران معاصر صورت‌بندی نوینی می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۸۲). بر این اساس، مراد طباطبایی از مفهوم دولت، فراتر از حاکمیت بوده و در واقع «دولت، واقعیتی است که توسط مردم ایجاد می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۸۲). حکومت به عنوان عنصری گذرا در نظر گرفته می‌شود و این دولت است که باقی می‌ماند. به این معنی حکومت کارگزار دولت است. بنابراین، او دولت را نماینده منافع مردم می‌داند و مسئله او نه حکومت‌های خوب یا بد بلکه دولت ملی ایران است و وظیفه ما نیز دفاع از آن به هر قیمتی است. در این راستا، نظریه ایران‌شهری نیز کوششی است برای توضیح منطقی این دولت ملی برآمده از وحدت اقوام گوناگون. طباطبایی به پیروی از هگل، ایران را خاستگاه تاریخ تلقی نموده و معتقد است که نطفه دولت در ایران بسته شد. این در شرایطی است که دولت‌های دیگر، وحدتشان کثرت را نمی‌پذیرفت (طباطبایی، ۱۳۹۶ الف). از سوی دیگر، شهر در واژه ایران‌شهر به معنای دولت است و آنچه که توسط ملت متجلی می‌گشت، به واسطه این دولت ملی تداوم یافته بود.

برهه زبان فارسی: ملتی که از آن سخن رانندیم، علاوه بر آنکه دولت خود را بنا نمود، یک فرهنگ پایدار طولانی مدت ایجاد کرد. ایران از منظر طباطبایی سنگ خارا می‌باشد که در طول تاریخ، از هر سویی آسیب‌هایی بر آن وارد شده است، اما کماکان سنگ باقی مانده است. در دوره‌هایی از تاریخ ایران نیز، زبان فارسی عامل اصلی پایداری اندیشه ایران‌شهری بوده است. طباطبایی خود می‌گوید که

«اگر زبانی حامل اندیشه‌ای نباشد، نمی‌تواند تداوم داشته باشد. به نظر من زبان فارسی از این حیث در دوره اسلامی تجدید شد و باقی ماند که حامل اندیشه ایرانی‌شهری بود و در واقع آنچه در برابر عرب‌مآبی دستگاه خلافت پایداری کرد، اندیشه ایرانی‌شهری بود که در قالب زبان فارسی بیان می‌شد» (طباطبایی، ۱۳۹۶: ب: ۴). فارسی، زبان تکوین ملت ایران و تداوم ملی این ملت است و «اقوام ایرانی در طول تاریخ به زبان‌های گوناگونی سخن گفته و می‌گویند، اما همگان همیشه به فارسی اندیشیده‌اند» (طباطبایی، ۱۳۹۶: ب: ۶) بر این اساس ادب کردی و آذری و ... همگی ناحیه‌ای از ادب ایرانی‌اند و آثار مهمی که ایالت‌های غیرفارس ایران در چنین زبان‌هایی آفریده‌اند، بخشی از تاریخ ادب ایرانی یا همان ایرانی‌شهری است.

برهه شاه آرمانی: این مفهوم که نمونه عینی آن شاهنشاهی‌های ایران باستان است، بنیاد اساسی نظریه ایرانی‌شهری است که بر اساس آن، شاه بر خلاف خلیفه و امام، برگزیده خدا و دارای فره شاهی است. در وهله نخست، شاه در پیوندی ناگسستنی با دین و یزدان قرار دارد و این فره شامل جمیع صفات نیکو، حقوق و اختیارات فرمانروایی است. حوادث تاریخی و دگرگونی‌های سیاسی با توجه به تحولات شاه آرمانی قابل توصیف است و فرمانروایی بر حسب قانون خداوند و به واسطه شاه انجام می‌گیرد. این شاهنشاه، تجسم وحدت کثرت‌ها بوده و به‌عنوان نهادی عمل می‌کرد که وظیفه آن ایجاد وحدتی پایدار، تامین مصالح همه اقوام با حفظ خودگردانی آن‌ها بود. البته هنگامی که شاه آرمانی به سوی پلیدی‌ها حرکت کند، این فره از او ساقط می‌گردد. به طور مثال می‌توان به جمشید در اوستا اشاره نمود، که تا زمانی بر مبنای عدل و داد رفتار می‌کرد، در قلمرو پادشاهی او خوراک و آشام فاسد نشدنی بودند و جانوران و مردمان هردو فناپذیر و آب‌ها و گیاهان خشک نشدنی، اما برابر گزارش اوستا، آنگاه که خطایی کوچک از جمشید فرهمند سر زد و او دهان به سخن ناراست آلود، فر از او دور شد و اوضاع گیتی نیز دگرگون گشت (طباطبایی، ۱۳۸۷). بر این اساس شاه آرمانی باید بر اساس قانون راستی و عدالت عمل می‌کرد و این راستی و خیر در تقابل با دروغ و شر بود که معنا می‌یافت.

برهه نظم: گفتمان ایرانی‌شهری بر اساس جهانبینی خیمه‌ای پدید آمده است که در آن قدرتی که در کل هستی برقرار است حول شاه آرمانی جریان یافته و نظم جهان را حفظ می‌کند (روزخوش، ۱۳۹۳). قانون و شاه، نگاهدارندگان کشور از بی‌نظمی می‌باشند. در مقابل، آنچه که این نظم را برهم می‌زند و منجر به فروپاشی بنیان هستی می‌گردد دروغ است. راستی یا اشه به همه اعمالی اطلاق می‌شد که مطابق نظم اخلاقی جهان است و دروغ یا دروغ همه اعمالی را در بر می‌گیرد که ضد نظام اخلاقی جهان به شمار می‌آیند و آن را مخدوش می‌کنند. «بدین سان نظم و امنیت تا زمانی در کشور وجود دارد که پادشاهی عادل و دارنده فره ایزدی بر آن فرمانروایی کند و با از میان رفتن

پادشاهی نیک، نظم و نسق کشور از میان می‌رود، از هر طرف فتنه‌ها بر می‌خیزد و نگون‌بختی به یکسان دامن گناهکاران و بی‌گناهان را می‌گیرد» (طباطبایی ۱۳۸۷: ۸۷). از سوی دیگر، این فرکیانی و ایرانی، ایرانیان را متمایز و برتر از سایر اقوام نموده و این امر به مقوله دولت و ملتی که دولت خودش را ایجاد کرده، باز می‌گردد: «افغانستان و عراق پشتشان هیچ ندارند و مثلاً عراق در تقابل با ایران است که عراق شده، پس اسمش هم از ماست. اما ایران یک تحول پیچیده داشته، چرا که ایران دولت بوده است» (طباطبایی، ۱۳۹۶ الف).

برهه انحطاط: اگرچه انحطاط همواره به عنوان نظریه‌ای درباره شرایط اندیشه و تفکر سیاسی در ایران مطرح گشته، اما این مفهوم به مثابه یک دال، در ارتباط با برهه‌های دیگر قرار گرفته و به کلیت گفتمان ایران‌شهری معنایی متفاوت می‌بخشد. انحطاط در این نظریه ناشی از، هجوم ترکان آسیای مرکزی و یورش مغولان، هبوط اندیشه سیاسی در سیاست‌نامه نویسی شرعی و نهایتاً سیطره تصوف و رواج تفسیر شریعت‌محور از دیانت و تفوق تفکر عرفانی بر اندیشه فلسفی است (روزخوش، ۱۳۹۳). به عبارت دیگر، انحطاط نامی است برای این روند تاریخی و نوع مواجهه ایرانیان با سنت و عدم امکان تامل در اندیشه ایرانی. البته پس از جنگ‌های ایران و روس و آشنایی ایرانیان با غرب، شرایط امکان شکوفایی و نوزایش در ایران فراهم شد و طباطبایی نیز رسالت اصلی خود را مطالعه انحطاط، جهت مهیا نمودن زمینه‌های این نوزایش می‌داند. این نوزایش نام دیگری برای خرد ایران‌شهری و شکوفایی مجدد آن می‌باشد. بدین ترتیب، دال انحطاط، می‌تواند نامی برای همان وضعیتی باشد که در آن ملت ایران به انزوا رفته و دولت این ملت نیز از دست رفته بود.

بر اساس صورت‌بندی فوق، گفتمان ایران‌شهری با از آن خودسازی دال‌های گفتمان‌های دیگر، مانند ملت، عدالت و... در صدد است تا با برساخت هویت واحد ایرانی و ادغام هرگونه جنبش اعتراضی در بطن خود، اقلیت‌ها و مطرودان عرصه‌های سیاسی-اقتصادی را به واسطه دال‌های خاص خود، گرد هم آورده و تصویری منسجم از واقعیت جامعه ارائه دهد. اما این وحدت، ذیل دال ملت و در تقابل با گفتمان‌های دیگر برساخت می‌شود. بر همین اساس طباطبایی معتقد است که «اگر ما نتوانیم در این منطقه نظامی ملی را ایجاد کنیم که موضوع آن عبارت از ایران‌شهری باشد و موضوع آن کشور باشد، طبیعتاً در تعارض با منطقی‌ها یا میدان‌های جاذبه‌ای قرار خواهیم گرفت که در این منطقه هستند» (طباطبایی، ۱۳۹۶ ج: ۱۰). و در ادامه اشاره می‌کند که این منطقی‌ها همان خلافت عربی و عثمانیت ترکی در خارج و ایدئولوژی‌های علوم انسانی (جامعه‌شناسی و علوم سیاسی) در داخل‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۶ ج: ۱۰). بدین ترتیب دال ملت در تقابل با امت معنا می‌یابد و کشوری مانند عربستان نیز به مثابه یک امت، «بود و نبودش مهم نیست، اما نبودن ایران بسیار مهم است» (طباطبایی، ۱۳۹۶ ج: ۱۷). زبان فارسی نیز در تقابل با زبان‌های اقوام گوناگون ایرانی به مثابه زبان

ملی و زبان وحدت سرزمینی مورد بحث قرار می‌گیرد. اگرچه اقوام گوناگون ایرانی، زبان خاص خود را دارند اما همگی فارسی می‌اندیشیده‌اند و آثار آن‌ها نیز متعلق به ادب فارسی است (طباطبایی، ۱۳۹۶: ۵). طباطبایی در تقابل با گفتمان خودمختاری قومی آذربایجان نیز، به مخالفت با رسمیت‌یافتن زبان ترکی می‌پردازد و حتی آن را فاقد تاریخی مستقل می‌خواند. «زبان ترکی برای حکومت کفایت نمی‌کند و زبان فارسی، زبان قدرت سیاسی برای حفظ وحدت سرزمینی ایران بوده است» و «تاریخ ترک‌ها، تاریخی است که توسط آتاتورک جعل شده» و نهایتاً این‌که «معنای اقدام وزارت علوم و دولت ایران در جواز آموزش زبان ترکی آذری در دانشگاه‌ها آن است که گروه‌های بزرگی از مردم ایران را از پیکر ملت ایران جدا کند تا راه تجزیه کشور هموارتر شود» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۵).

از سوی دیگر، اگر گروه‌های مختلف ایران در شرایط بغرنج اقتصادی و سیاسی قرار گرفته‌اند، ناشی از حاکمیت است و دولت به معنای منافع عمومی ایرانیان همواره وجود داشته و بر خلاف حاکمیت که عنصری گذراست، هرگز از بین نخواهد رفت. در این میان، وظیفه ما نیز حفظ این دولت ملی و پاسداری از آن است، چرا که «هرگونه مخالفت با اندیشه ایران‌شهری، وحدت ملی را تضعیف نموده و به جریان‌های گریز از مرکز باز می‌گردد» (طباطبایی، ۱۳۹۶: الف). اما نکته مهم دیگر، برهه نظم و اهمیت آن در این گفتمان است، چرا که جهان‌بینی‌ای مبتنی بر انسجام و هماهنگی عرضه می‌کند که در آن هر چیزی باید در جای مناسب خود قرار بگیرد. چنین امری فاصله‌ای قاطعانه میان جایگاه‌ها ترسیم کرده و همه موجودات را حول شاه‌آرمانی که جلوه‌گر خرد و عدالت است تقسیم می‌کند. عدالت نیز ویژگی این شاه‌آرمانی است و فقط مختص به اوست. عدم شفاف‌سازی واژگان و دال‌ها در این گفتمان، خود امکان جذب گروه‌های متفاوت را ممکن می‌کند. چرا که به علت تکثر و متضاد بودن گروه‌ها و منافع، هرچه یک دال مبهم‌تر باشد، خواست گروه‌های بیشتری را بازنمایی می‌کند. دال عدالت که ذیل بحث در مورد شاه‌آرمانی مطرح می‌گردد نیز از این قاعده مستثنی نیست و سعی در استحکام‌بخشی بیشتری به وحدت ملی دارد. بر این اساس در می‌یابیم که این گفتمان ضمن آن‌که درصدد ارائه تصویری منسجم از واقعیت و هویت ترک خورده ایرانی است (اسطوره‌سازی)، به واسطه معنادهی خاص خود به دال‌ها و برساخت دال مرکزی مبهمی به نام فلسفه‌سیاسی (وجه‌استعاری)، خود را به مقام نمایندگی کل ارتقا می‌دهد (تصور اجتماعی). در نهایت، این گفتمان ضمن طرد گفتمان‌های رقیب و تقلیل آن‌ها، مجموعه‌ای از دال‌های تهی را گرد هم آورده و معنای خاص خود را بر آن‌ها تحمیل می‌کند. معترضان به وضعیت حاضر نیز، با

وعده عدالت و آزادی‌ای که در جست‌وجوی آن بودند، گفتمان ایران‌شهری را نماینده آمال و آرزوهای خود می‌یابند.

حال می‌توان به طرح پرسش از چیستی فلسفه‌سیاسی به مثابه دال مرکزی این گفتمان پرداخت. گفتمان ایران‌شهری و فلسفه‌سیاسی آن با ارائه صورت‌بندی خاص خود از جامعه ایرانی، چه سیاستی را در جهت دستیابی به آرمان‌های خویش عرضه می‌کند؟

معنای سیاست و اندیشیدن به آن، در گفتمان طباطبایی از ابهام فراوانی برخوردار است که صرفاً با توجه به کلیت این اندیشه می‌توان به درک آن نائل گشت. ایران‌شهری به واسطه شاه آرمانی، نظامی سلسله‌مراتبی و مبتنی بر حکومت قانون عرضه کرده و بر همین اساس، از سویی هرتغییری در چارچوب قانون و توسط قانون صورت می‌گیرد. و از سوی دیگر، اگر تغییری روی دهد به واسطه شاه آرمانی و رابطه او با منشا خیر است. طباطبایی با برجسته کردن دال انحطاط، در پی طرح‌ریزی نظام اندیشگانی نوینی است، نظامی که در تقابل با دیگری غربی، عربی و ترکی، در پی بر ساخت سیاست و اندیشه سیاسی ایرانی است که همان ایران‌شهر نام دارد. بنابراین در می‌یابیم که گفتمان ایران‌شهری چگونه در تقابل با گفتمان‌های هویت‌گرای دیگر، به تعریف هویت ملی ایرانی به مثابه بخشی از تاریخ طبیعی ایران فرهنگی می‌پردازد و هرگونه مخالفت با آن را توطئه جریان‌های تجزیه‌طلب و گریز از مرکز می‌داند. بدین ترتیب غایت سیاست، حفظ همان وحدت ملی و ایرانیت سیاسی است.

مولفه‌های اساسی فلسفه‌سیاسی اندیشه ایران‌شهری بر مبنای تحلیل گفتمان فوق، عبارت‌اند از:

۱- تحمیل اجماع^۱ بر اختلاف: براساس آنچه گفته شد، گفتمان ایران‌شهری با مفصل‌بندی خاص خود درصدد غصب واقعیت اجتماعی و توزیع مجدد سهم‌های آن است. اگر سیاست بر هم زدن توزیع سهم‌ها باشد، این گفتمان با حذف بخش بدون سهم جامعه، در پی از میان برداشتن خود سیاست است. تکثر گروه‌هایی که در جامعه ایرانی وجود دارند، همگی تقلیل پیدا کرده و ذیل دال ملت جمع می‌گردند. بدین ترتیب، آنچه که در ابتدا می‌تواند واکنشی علیه وضع موجود باشد (خطا)، در این اندیشه تبدیل به دروغ، برهم زنده نظم و منسوخ قلمداد می‌شود. قانونمندی که به واسطه شاه آرمانی (آن هم در پیوند با منشا خیر) در جریان است، منجر به آن می‌شود که از سویی هر مطالبه‌ای، صرفاً در چارچوبی قانونی مورد حل و فصل قرار گرفته و اگر همسو با نظم موجود باشد موجه تلقی شده و در غیر این صورت، نادیده انگاشته شود. و از سوی دیگر، یک جهان‌بینی خیمه‌ای حول شاه آرمانی و دولت ایرانی پدید می‌آورد. شاهی که برتر از همگان و بر این اساس شایسته سیاست است. این همان منطق اجماع است که با توسل به ایده امر مناسب (خیر) و توزیع جایگاه

1. Consensus
2. Dissensus

امر مناسب و نامناسب، درصدد آن است که هر جزئی از جامعه ایرانی را در کلیت واحدی به نام دولت ملی ایران جای دهد. قومیت‌ها نیز ذیل زبان فارسی و فرهنگ ایرانی قرار گرفته و برای توجیه این امر، به تاریخ ۲۵۰۰ ساله و وحدت آغازین ارجاع داده می‌شود. بر این اساس، آنچه نظم اجتماعی و عدالت همگانی نامیده می‌شود، صرفاً نقابی است برای تصویری از وحدت که حول شاه آرمانی جریان می‌یابد، شاهی که می‌توان آن را به مثابه منطق پلیسی در نظر آورد. بدین ترتیب در می‌یابیم که گفتمان ایران‌شهری، با تأکیدی مفرط و وسواس‌گونه بر توزیع سهم‌ها، در صدد نگاه داشتن هر کسی در مکان و زمان خاصی است که توسط شاه آرمانی برای آن تعریف گشته است. چنین سیاست‌هویتی، ضمن فسخ هرگونه امکان جنبش جهان‌شمول و رهایی‌بخش، به تکه‌تکه نمودن و بخش‌بندی جهان و ساختن جهان‌های مستقل در آن می‌پردازد. هویت ایرانی، ماحصل واحد فرض کردن اقوام و گروه‌های متکثر ایرانی و همچنین متمایز نمودن آن از هویت عربی و ترکی است. بر همین اساس، آنچه ترک، کرد، دانش آموخته دانشگاه، زن و مرد باید انجام دهند، حفظ این هویت سرزمینی و عمل کردن بر مبنای اندیشه ایران‌شهری است. چرا که هرگونه وقفه‌ای در آن، عین خیانت و جهالت است.

۲- حذف مردم و برساخت ملت: اگر مردم همان بخش بدون سهم و متممی بر شمارش جمعیت باشد، در اندیشه ایران‌شهری، شاهد یک کژشماری بنیادین خواهیم بود؛ به طور مثال می‌توان به کارتن خواب‌ها، کولبرها، فقرا، کارگران و ... اشاره نمود که در این اندیشه تماماً نادیده انگاشته می‌شوند. آنها حتی طرفین گفت‌وگو نبوده و صدای‌شان صرفاً صداهایی ناشی از درد است. این در شرایطی است که خرد ایران‌شهری می‌کوشد تا با عرضه یک وحدت، مطالبات گوناگون در عرصه اجتماع را به گفت‌وگویی عقلانی فروکاهد. به طور مثال، ترک‌ها نمی‌توانند جز دو واحد درسی، از زبان مادری خود مطلع باشند، چرا که آنها فاقد تاریخ بوده و تاریخ آن‌ها جعل آتاتورک است. بنابراین از سوئی ما با گروه‌های فاقد تاریخ و از سوی دیگر با دیگری‌هایی روبه‌رو هستیم که حتی نامی از آن‌ها به چشم نمی‌خورد. همان‌هایی که می‌توانند به مثابه امر جزئی، کلیتی را به پرسش بکشند که گفتمان ایران‌شهری قائل به هیچ شکافی در آن نیست. این گفتمان با برساخت هویت ملی واحد ایرانی، در صدد تفسیر این خلا به مثابه هیچ است. خلایی که خود در آغاز، برساخت تقسیم اساسی مردم به دو بخش سهم و بدون سهم است و هیچی که در قالب توده‌های جاهل، جریان‌های گریز از مرکز، ایدئولوژی‌های غربی و جامعه‌شناسانه مورد خطاب قرار می‌گیرد. بنابراین اندیشه ایران‌شهری بر آن است که هیچ خلایی در کار نیست و هر آنچه هست، ملت است.

۳- دیگری‌تهی از دیگریت: حال می‌توان به هویت ملی ایرانی و چگونگی وحدت‌سازی آن پرداخت. گفتمان ایران‌شهری همواره معتقد به کثرت اقوام ایرانی در طول تاریخ و در عین وحدتشان بوده است. به این معنا که این کلیت، با دخالت امر جزئی همواره به بازتعریف خود پرداخته و این

وحدت ملی را ارتقا بخشیده است. این در شرایطی است که هرگونه تنش‌ها که در پی فراتر بردن این وحدت نباشد، مقدمه جنگ و عامل نابودی ایران زمین تلقی می‌گردد. با این حال، سیاست زمانی رخ می‌دهد که امر کلی را نه به‌مثابه کلیتی فروبسته که صرفاً با دخالت امر جزئی ارتقا می‌یابد، بلکه به مثابه یک شکاف در نظر آوریم که امر جزئی در مقام مظهر و جانشین آن ظهور و تمامیت آن را دگرگون می‌کند. اما دیگری در گفتمان ایران‌شهری به بازی اقوام گوناگونی که منافع مشترکی دارند، تقلیل یافته و از دیگریت خود و تهدیدی که همواره علیه کلیت مفصل می‌شود تهی می‌گردد. به این ترتیب این دیگری صرفاً در مقام یک خودی قابل بازنمایی است و تبدیل به گروهی می‌شود که باید از جانب آن سخن گفت. بر این اساس، تمامی مطالبات آن‌ها صرفاً به یک استدلال نیاز دارد: آن‌ها خواهان وحدت، آزادی و عدالت‌اند. وحدتی طبیعی که همواره موجود بوده است و آزادی و عدالت نیز پیش‌تر و در دوران شاهنشاهی‌های ایرانی وجود داشته و ما برای تصاحب مجدد آن‌ها، ضرورتاً باید بر اساس نظام ایران‌شهری بیندیشیم. اما پس از آن در می‌یابیم که این وحدت صرفاً در صد استحاله عدالت به گذشته‌ای آرمانی و برساخت هویتی یک‌دست است که از امکان سیاست و خصلت برهم زنده آن، ممانعت به عمل می‌آورد. و این مهم، دیگری را نه به‌مثابه عنصری بر هم زنده، بلکه بخشی رام شده در نظر می‌گیرد که صرفاً به بازتولید کلیت موجود می‌پردازد.

۴- جمع تهی افراد: مولفه اخیر یکی دیگر از ویژگی‌های بارز سیاست‌هویت است و به عدم امکان شکل‌گیری جمع سیاسی اشاره دارد. پارادوکس اخیر، ناشی از آن است که اگر گفتمان ایران‌شهری در صدد ایجاد یک وحدت و "مای" ملی است، پس چگونه ممکن است که از امکان شکل‌گیری جمع سیاسی ممانعت به عمل آورد؟ پاسخ همان وحدت تهی است. سیاست پست‌مدرن، تا جایی به جمع امکان تردد می‌دهد که از محدوده تعیین شده فراتر نرفته و موجودیت آن را با خطر مواجه نکند. بدین ترتیب چنین وحدتی صرفاً از آن رو شکل می‌گیرد که در وهله اول، از طرح وحدتی اصیل‌تر به نام جنبش مردم بر ضد نظام سرمایه، جلوگیری کند. و در وهله دوم، هویت نوینی در تقابل با دیگری ایجاد کند که نه در تلاش برای تغییر واقعیت، بلکه در جست‌وجوی هویت از دست‌رفته باشد. ما هرچه که می‌خواهیم، در گذشته آرمانی‌مان و به‌واسطه وحدت ملی‌مان داشته‌ایم. مولفه‌های فوق منجر به برساخت نوع نوینی از فلسفه‌سیاسی تحت عنوان فلسفه‌سیاسی ایرانی و ایران‌شهری می‌گردند که اولاً مانند نمونه افلاطونی آن، می‌کوشد تا اجتماعی متجانس و مملو از وحدت عرضه کند. این مهم هرگونه شکافی را نادیده انگاشته و همه‌چیز و همه‌کس را مطابق با آنچه که نظام ایران‌شهری برایش مقدر ساخته است تقسیم می‌کند. ثانیاً با پیروی از نمونه ارسطویی، درصدد است تا آن دیگری‌ای را هم که پیش‌تر موجود بوده است، به منطق پلیسی‌قانونی ترجمه کرده و از دیگریت ساقط گرداند. اما همسویی این گفتمان با نوع نوینی از فلسفه‌سیاسی که زاده

جهان نئولیبرال پساسیاست است، نمایان‌تر است. مشخصه‌های بارز چنین جهانی، یکی تاکید بر هویت‌های جزئی است که به وضوح در مورد گفتمان ایران‌شهری صدق می‌نماید. هویت ایرانی در تقابل با هویت عربی و ... بر ساخت می‌شود و هرگونه مداخله آن‌ها در هویت اصیل ایرانی را عامل گسست در خود می‌داند. این تاکید بر هویت جزئی، جای مناسب افراد در ساختار اجتماعی ایران را نیز مشخص می‌گرداند. بدین ترتیب، گفتمان ایران‌شهری که همانند تمامی همتایانش، به تناقضی دچار گشته که صرفاً در چارچوب سیاست هویتی معنی می‌یابد، از سویی، ناچار از به حساب آوردن تمام گروه‌های جزئی است، و از سوی دیگر، این بازشناسی بسیار محدود است و دیگری را تا آنجا می‌پذیرد که همسو با آن در وحدتی همه‌جانبه قرار گیرد. وحدتی که کارکردی جز هاله‌ای از توهم و خلق فضاهایی نوین برای انباشت سرمایه ندارد. چراکه منجر به بازآفرینی پلیسی می‌شود که امکان فرارفتن از این منطق را مسدود می‌کند. دیگر این‌که، سیاست‌هویتی پست‌مدرن-که خود زاییده منطق بازار است- هیچ‌گونه راهبرد مشخصی در قبال نظام سرمایه‌داری و بازار آن اتخاذ نمی‌کند. در تمام متون مربوط به گفتمان ایران‌شهری نیز چنین تحلیلی حتی در ابتدایی‌ترین سطوح آن، غایب است. این در شرایطی است که این گفتمان درصدد است که جهان نوینی بر اساس نظام اندیشه ایران‌شهری بنا سازد. گفتمان حاضر با بیان این‌که صرفاً داعیه‌های فرهنگی دارد، خود را تماماً با سیاست‌هویت همسو می‌یابد.

گفتمان ایران‌شهری و شکاف سیاست

بیش از هر چیز، در گفتمان ایران‌شهری آنچه با انحطاط روبه‌روست، اندیشه و اندیشه سیاسی است. اندیشه‌ای که پیش‌از این صرفاً در سیاست‌نامه‌ها آن هم به واسطه نظام ایران‌شهری تداوم می‌یافت. این نظام در حال حاضر نیز می‌بایست احیا شده و مبنای اصلی سیاست و تفکر ایرانی را شکل دهد. مختصات و مولفه‌های این گفتمان، نمایانگر سیاست ایران‌شهری به‌مثابه راه‌حلی در جهت خروج از بحران در عصر حاضرند. گفتمان ایران‌شهری با از میان برداشتن خصلت آنارشیک سیاست‌ورزی، آن را در مقام شیوه‌ای از حیات برمی‌سازد. شیوه‌ای که سیاست را تبدیل به سازوکاری در جهت ایجاد چیزی می‌کند که امکان شکل‌گیری یک زندگی جمعی را فراهم می‌کند. به این ترتیب، سیاست تبدیل می‌شود به رواداری در قبال فرهنگ‌ها و آداب و سنن گوناگون و راهی برای وحدت آن‌ها. از سویی، سیاست نه اخلاقی در توزیع امور و شکافی در هر کلیت، بلکه رویه‌ای است که به واسطه آن ملت ایجاد شده و سازوکارهای بقای آن تعریف می‌شود. و از سوی دیگر، شاه آرمانی که به علت برخورداری از فره ایزدی، مقامی والا و دست‌نیافتنی می‌یابد، صاحب سیاست تلقی گشته و کار او، حفظ جهان‌بینی سلسله‌مراتبی است که خود در راس آن قرار دارد. این نظم

باستانی تقسیمات جامعه، مضاف بر آن که سیاست را به دستان شاه آرمانی می‌سپارد، مردم را نیز بخش‌بندی نموده و زمان و مکان مختص به هر قشر و گروهی را تعیین می‌کند. در این معناست که مردم به جمعیت و گروه‌های متفاوتی تقلیل می‌یابند که در صدد به رسمیت شناختن هویت خوداند. یکی از جلوه‌های اندیشه سیاسی ایران‌شهری، ایجاد شاهنشاهی مبتنی بر دولت ملی و زبان فارسی است که در پی از میان برداشتن همان خطایی است که می‌تواند امکان سیاست‌ورزی را فراهم نماید. چرا که دال‌های دولت و ملت، امکان هرگونه تقسیمی غیر از آنچه ایران‌شهری می‌طلبد را خنثی می‌سازد. براین اساس، پاسخ مهم گفتمان ایران‌شهری به مسئله شکاف، پر کردن آن ضمن نادیده انگاشتن آن خواست دموکراتیکی است که می‌تواند فضایی برای سیاست‌ورزی و اختلاف فراهم نماید. آن هم از طریق هضم این خواست در یک هویت ملی واحد؛ و به این ترتیب، دیگری باید همواره در جای خود باقی بماند. این همان هدف نهایی سیاست هویت‌محور پست‌مدرن است؛ اعطای یک جایگاه ویژه به مردم و بخش‌بندی آن‌ها، به‌صورتی که هیچ چیز تغییری نکند (بنگرید به رانسیری، ۱۳۹۳). بدین ترتیب نظم مبتنی بر گفتمان ایران‌شهری، فرض خود را بر فقدان هرشکلی از خلا و اشباع کامل زمانی و فضایی اجتماع می‌گذارد.

هنگامی که مردم از عرصه سیاست بیرون رانده می‌شوند، سیاست به کار و بار نخبگان و سیاست پیشگانی تبدیل می‌گردد که ادعای سخن‌گویی از جانب آن‌ها را دارند. بدین ترتیب این تکنوکرات‌های روشن‌بین، از رهگذر چانه‌زنی بر سر علائق و منافع، سازشی در هیئت یک اجماع حاصل می‌کنند. نکته مهم آن‌جاست که شما می‌توانید هرکسی، با هر فرهنگ و مذهبی که می‌خواهید باشید، اما اقتصاد قوانین جهان‌شمولی دارد و امکان تغییر در آن وجود ندارد. شما برای هر چیزی که می‌خواهید تجمع کنید اما نه برای مقابله با قوانین اقتصادی. بر همین اساس، سیاست و فرهنگ نیز از اقتصاد تفکیک شده و سیاست خود تبدیل به یک بازی در جهت بازشناسی هویت‌های نوین می‌گردد. حال در بستر این کلیت، و در نبود سیاست‌رهای بخش و نظریه‌ای جهان‌شمول، گفتمان ایران‌شهری نیز در جستجوی هویتی است که در تقابل با اعراب و ترک‌ها، از همان ابتدا موجود بوده است. بنابراین، سیاست هویت ایرانی، همان گفتمانی است که در نبود هیچ امیدی به رهایی جهان‌شمول، خود را به مثابه منجی واپسین معرفی نموده و شکاف سیاست را با فلسفه‌سیاسی خود از هرگونه خطری تهی می‌سازد. در مقابل، آنچه بر آن تأکید نمی‌شود این است که دیگری نیز همانند ما از فقر و بیکاری رنج می‌برد. بدین ترتیب شاهد جهانی از منافع یکسان نخواهیم بود، بلکه با سیاست‌های هویتی عربی، ترکی، کردی، اروپایی و... مواجه می‌شویم. سیاست‌هایی که هرچیزی غیر از بازار را نشانه گرفته و خود تبدیل به حجابی برای توجیه شکاف‌های برآمده از آن می‌گردند.

نتیجه‌گیری

در جهان پسا‌سیاست، ضمن مرگِ کلان‌روایت‌ها، آنچه از کنش‌های بخش‌های باقی مانده است، در قالب انواع بنیادگرایی‌های قومی و مذهبی همراه با دیگری‌سازی‌های خاص خود متجلی می‌شود. این امر در کشورهای خاورمیانه بارزتر بوده و در چارچوب سیاست هویت‌نمایان می‌گردد. آنچه در تمامی جوامع غربی و غیر غربی به چشم می‌خورد، ظهور فضایی تحت عنوان شکاف/خلا در اثر بحران‌های ناشی از رشد افسارگسیخته نئولیبرالیسم است. نئولیبرالیسم که در واکنش به بحران‌های لیبرال‌دموکراسی و دولت رفاه برخاسته از آن نشو و نما یافته بود، با شعار آزادی برای همه، مرگ جامعه و مصلحت عمومی، پیشرفت و ثروت برای همگان و خطاب دولت به مثابه عنصری آشوب‌گر، به سلطه جهانی خود قوام بخشید. اما آنچه در عمل پدید آمد، ظهور بحران‌های نوینی در عرصه اقتصادی-سیاسی و حجم عظیم خصوصی‌سازی‌ها، فقر و تورم فزاینده، بیکاری فقرا، انباشت ثروت گروه‌های فرادست و نهایتاً ظهور مسئله‌ای با نام «بحران» بود. ارائه نگاه تاریخی به سرمایه‌داری با توجه به مفهوم بحران، بیانگر آن است که این نظام همواره از طریق ایجاد بحران و تناقض، به حیات خویش تداوم می‌بخشد. بحران در شکل‌های اولیه سرمایه، منجر به شکل‌گیری طیف وسیعی از احزاب فاشیستی شد (بنگنیرد به کونل، ۱۳۵۸) و این‌بار، در صورت‌بندی متاخر آن، زمینه‌های پیدایش هویت‌گرایی‌های متعدد و نئوفاشیسم را فراهم کرده است. چه این نوع هویت‌ها با ابداع سنت‌های تاریخی و ملیت‌های جاودان، به برساخت دیگری به مثابه همان گروهی می‌پردازند که ما را از آنچه باید باشیم محروم کرده‌اند و راه حل آن نیز بازگشت به گذشته و یا در صورت‌بندی‌های متاخر، بازسازی گذشته در زمان حال است. در تمامی این موارد، آنچه که به حیات سرمایه جلوه نوینی می‌بخشد، تغذیه آن از مفهوم بحران می‌باشد. ملی‌گرایی، همواره در بحبویه بحران به کمک نظام سرمایه‌داری شتافته و با عطف توجه توده‌ها به جایی غیر از بازار سرمایه، منجر به بازتولید این نظام می‌گردد. در این میان و در سراسر جهان، احزابی شکل گرفته‌اند که وظیفه اصلی‌شان ارائه پاسخی به این بن‌بست‌های سیاسی در عصر مرگ جریان‌های چپ است. این جریان‌ها که در قالب همان احزاب راست‌جدید ظهور یافته‌اند، پاسخ مشترکی در دست دارند: سیاست‌هویت.

گفتمان ایران‌شهری نیز، این‌بار در پیچیده‌ترین شکل تاریخی خود ظهور یافته و با مفصل‌بندی خود در تقابل با گفتمان‌های داخلی و خارجی، به مثابه واکنش دست‌راستی به بحران‌های نئولیبرالیسم، سیاست‌هویت ایرانی را ابداع نموده و از این طریق به توجیه وضعیت موجود می‌پردازد. گفتمان اخیر با شعار عظمت ایران و جست‌وجوی سعادت در گذشته، ملت ایران را در تقابل با عرب، ترک و غربی، به عنوان ملتی در بطن نظام اندیشگانی خاص خود - ایران‌شهری - تلقی نموده که آغازگر تاریخ جهان است. چنین برساختی همراه با مولفه‌های خاص خود، درصدد است که با

برجسته نمودن دال‌هایی مانند ملت، نظم و .. و ارائه تعریف خاص خود از عدالت و آزادی، تمامی مطالبات مردم را در خود هضم نموده و در مقام گفتمانی رهایی‌بخش ظهور یابد. اما در عمل این گفتمان، علاوه بر تقسیم و بخش‌بندی مردم و تبدیل آن‌ها به ملت واحد، با همان آپوریای «پرسش‌انگیزی» سیاسی هم‌عصرانش مواجه شده و به ارائه فلسفه‌سیاسی مغلوط خود می‌پردازد. در شرایطی که به واسطه ورود نئولیبرالیسم، جامعه ایرانی و گفتمان مسلط در آن، دچار بحران‌های فزاینده و فقر آحاد مردم شده است، شرایطی مهیا می‌گردد که گروه‌های محروم، فراتر از عناوین طبقه، جنسیت و قومیت در پی دستیابی به خواست دموکراتیک خود برآیند. اما گفتمان ایران‌شهری بر مبنای صورت‌بندی خاص خود، در صدد تفسیر این شکاف‌ها بوده و علل بحران را به جایی غیر از نظام سرکوب‌گر سرمایه ارجاع می‌دهد. بدین ترتیب سیاست بدل به نام‌گریبی می‌گردد که مردم در جست‌وجوی آن به مثابه عامل رهایی‌بخش سرگردان‌اند و گفتمان‌یاد شده نیز معنای خاص خود را بر آن تحمیل می‌کند. براین اساس شیوه خاص اندیشیدن به سیاست تحت عنوان فلسفه سیاسی ابداع شده و امکان فراروی از وضعیت موجود را مسدود می‌سازد. نمایندگان این فلسفه‌ها در ایران و جهان همان احزاب راست جدیداند که به عنوان گروه‌های فرادست جامعه در پی حفظ وضعیت موجود از طریق ارائه سیاست هویت هستند. با توجه به آنچه که گفته شد، سیاست ایران‌شهری، با محدود نمودن گستره خود به مباحث فرهنگی از یک‌سو و ارائه وحدتی فراگیر از گروه‌های موجود در جامعه ایرانی از سوی دیگر، در پی رفع بحران هویتی و تفسیر خلا برآمده از وضعیت انضمامی ایران است. تفسیری که بنابر مولفه‌های خاص آن منجر به توجیه وضعیت موجود و حذف مجدد مطرودان جامعه می‌گردد.

منابع

- اباذری، یوسف (۱۳۸۷)، *یوتوپیا و سیاست، نشریه آیین*، شماره ۱۷ و ۱۸.
- اسمیت، تونی (۱۳۹۱)، *جهانی‌سازی: چهار الگو و یک رویکرد*، مترجم: فروغ اسدپور، تهران: پژوهش‌های
- اشرف، احمد (۱۳۹۵)، *هویت ایرانی (از دوران باستان تا پایان پهلوی)*، مترجم: حمید احمدی، تهران: نی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۳)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بحرانی، محمدحسین (۱۳۹۵)، *طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر*، تهران: آگه.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۴)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران (دوره جمهوری اسلامی)*، تهران: نگاه معاصر.

- جی‌دان، رابرت (۱۳۹۳)، *نقد اجتماعی پست‌مدرنیته: بحران‌های هویت*، مترجم: صالح نجفی، تهران: پردیس دانش.
- خسروی، کمال (۱۳۹۶)، "تاریخ اشباح و ولایت ایران‌شهری"، منتشر شده در سایت نقد اقتصاد سیاسی.
- خسروی، کمال (۱۳۹۶)، "تندیس موبد زنده فرهمند"، منتشر شده در سایت نقد اقتصاد سیاسی.
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۱)، "شب‌های پرولتاریا"، مترجم: صالح نجفی، انتشارات فنگ.
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۲)، *ده‌تزدرباب سیاست*، مترجم: امید مهرگان، تهران: رخداندو.
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۳)، *سیاست‌ورزی زیبایی‌شناسی*، مترجم: فتح محمدی، تهران: نشر هزاره‌سوم.
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۴)، *مردم برابر با توده‌های خشن و جاهل نیست*، مترجم: مراد فرهادپور، منتشر شده در سایت تزیازدهم.
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۴)، *عدم‌توافق*، مترجم: رضا اسکندری، تهران: گهرشید.
- روزخوش، مهدی و نصیری، قادر (۱۳۹۳)، تأملی انتقادی در باب نظریه انحطاط‌ایران و راه‌برون‌رفت از آن، *فصلنامه راهبرد*، سال بیست و سوم، شماره ۷۱، تابستان ۹۳.
- سوسور، فردینان (۱۳۹۵) *دوره زبان‌شناسی عمومی*، مترجم: کورش صفوی، تهران: هرمس.
- سوئیزی، پل و امین، سمیر (۱۳۸۳)، *جهانی‌شدن با کدام هدف*، مترجم: ناصر زرافشان، تهران: آگه.
- سینزوود، آلن‌میک (۱۳۸۸)، *امپراطوری سرمایه*، مترجم: حسن مرتضوی، تهران: نیکا.
- صداقت، پرویز (۱۳۹۶)، "نسبت دولت دوازدهم با نئولیبرالیسم"، گفتگو با روزنامه تعادل.
- طباطبایی، جواد (۱۳۶۸)، مفهوم عدالت در اندیشه‌اجتماعی ابن‌خلدون، *نشریه معارف*، دوره ششم، شماره‌های ۱ و ۲ فروردین.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۲)، امنیت ملی، جلد دوم *مجموعه مقالات سیاست‌ها و مدیریت برنامه‌های رشد و توسعه در ایران: سیاست‌های توسعه سیاسی*.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۲)، فرهنگ و توسعه، جلد چهارم *مجموعه مقالات سیاست‌ها و مدیریت برنامه‌های رشد و توسعه در ایران: توسعه فرهنگی*.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۲)، بدون سنت نمی‌توان اندیشید، *نشریه بازتاب اندیشه*، شماره ۴.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۳)، مانیفستی برای ایران، *نشریه مهرنامه*، سال پنجم، شماره ۳۵، اردیبهشت ۹۳.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۵)، غیبت ملیت ایرانی در روشنفکری ایران، *فصلنامه سیاست‌نامه*، سال یکم، شماره ۲ و ۳، فروردین و اردیبهشت ۹۵.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۵)، از میهن باید دفاع کرد به تنگ یا به نام، *نشریه مهرنامه*، سال هفتم، شماره ۵۰، دی ماه ۹۵.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۵)، زبان ملی و آموزش زبان‌های محلی، *فصلنامه ایران‌شهر امروز*، شماره ۳.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۶)، *جهل جامعه‌شناسانه: درباره بی‌ریطی نظریات فاشیسم، ناسیونالیسم و ایران‌شهری*، *فصلنامه سیاست‌نامه*، شماره ۷، شهریور ۹۶.

- طباطبایی، جواد (۱۳۹۶)، "چند تز درباره ایران و مردمش"، منتشر شده در کافه لیبرال.
طباطبایی، جواد (۱۳۹۶)، "نخستین نشت از رشته نشست‌های اندیشه ایران‌شهری"، متن سخنرانی در مشهد موسسه آموزش عالی اقبال لاهوری، تیر ماه ۱۳۹۶.
طباطبایی، جواد (۱۳۹۶ الف)، "سخنرانی در بیست و چهارمین نشست از سلسله نشست‌های ایران‌شهری"، خانه گفتمان شهر و معماری، سه شنبه ۱۱ مهر.
طباطبایی، جواد (۱۳۹۶ ب)، "کجا ایستاده‌ایم"، منتشر شده در کافه لیبرال.
طباطبایی، جواد (۱۳۹۶ ج)، "جایگاه ایران در علوم سیاسی امروز و آینده"، منتشر شده در سایت کافه لیبرال.
فرهادپور، مراد (۱۳۹۵)، "شاهنامه و اسطوره‌زدایی"، روزنامه شرق، سال پانزدهم، شماره ۲۸۲۴.
فکوهی، ناصر (۱۳۹۶)، "نئولیبرالیسم نسخه‌ای برای اقتصاد ایران ندارد"، خبرگزاری مهر، ۱۲ تیر ۱۳۹۶.
فیلهو، سعد و جانستون، دیورا (۱۳۹۴)، *نئولیبرالیسم (خوانش انتقادی)*، مترجم: حسینی و دیگران، آبادان: پرشش.
کونل، راین‌هارد (۱۳۵۸)، *فاشیسم: مفر جامعه سرمایه‌داری از بحران*، مترجم: منوچهر فکری‌ارشد، تهران: توس.
لاکلائو، ارنستو (۱۳۹۳)، *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال*، مترجم: محمد رضایی، تهران: ثالث.
هاروی، دیوید (۱۳۸۶)، *نئولیبرالیسم (تاریخ مختصر)*، مترجم: محمود عبدالله زاده، تهران: اختران.
هاروی، دیوید (۱۳۹۳)، *وضعیت پسامدرنیته: تحقیق در خاستگاه‌های تحول فرهنگی*، مترجم: عارف اقوامی مقدم، تهران: پژواک.
وکیلی، شروین (۱۳۹۵)، *مبدع سیاست ایران‌شهری، نشریه مهرنامه*، سال هفتم، شماره ۵۰.
Anani, Khalil (2014) *The rise of the Arab right wing*, Published in: middleeastmonitor.
Broumas, Antonis (2016) *Neoliberal Europe and the far right: two sides of the same coin*, roarmagazin.
Chilton, paul (2004) *Analysing Political Discourse-Theory and practice*, london: Routledge.
Davidson, neil and saull, Richard (2017) *Neoliberalism and the Far-Right: A Contradictory Embrace*, *Critical Sociology* 2017, Vol. 43(4-5) 707-724.
Fenner, angelica and Weitz, eric (2004) *Fascism and Neofascism: Critical Writings on the Radical Right in Europe*, First published in 2004 by PALGRAVE MACMILLAN.
Howarth, david (2000) *Discourse Theory and Political Analysis- Identities, Hegemonies and Social Change*, Manchester University Press.

Howarth, David (2015) *ERNESTO LACLAU-Post-Marxism*, populism and critique, london: Routledge.

Saull, Richard (2015) *Capitalism, crisis and the far-right in the neoliberal era*, Queen Mary, University of London.

Muis, Jasper (2017) *Causes and consequences of the rise of populist radical right parties and movements in Europe*, published by international sociological association.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی